تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج۱۵

پناهیان: پذیرش محدودیت‌ها، مهم‌ترین رکن «زندگی بهتر»/یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است/اگر زندگی ما خوب نیست، به‌خاطر این است که در دین‌مان کم گذاشته‌ایم/ ابلیس آدم(ع) را با وعدهٔ «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند/امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد/رکن سوم زندگی بهتر: تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌های «تقدیری» و «تکلیفی»/ بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند+صوت

حجت الاسلام علیرضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر–راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق(ع) میدان فلسطین به موضوع «**تنها مسیر برای زندگی بهتر**» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از **پانزدهمین جلسه** این سخنرانی را می‌خوانید:

«محبت شدید» یکی از ارکان زندگی خوب/کسی که از محبت شدید برخوردار نیست «نیمه‌افسرده» زندگی می‌کند

- همان‌طور که در جلسات قبل بیان شد، «زندگی بهتر» چند رکن اساسی دارد. یکی اینکه باید سرشار از محبت باشد. اگر یک علاقهٔ شدید محوری، عامل آتشینِ گرم‌کنندهٔ زندگی نباشد انسان به زندگی بهتر دسترسی پیدا نکرده است. کسی که از این محبت شدید برخوردار نیست در واقع دارد «نیمه‌افسرده‌حال» زندگی می‌کند، البته ممکن است اسم بیمار افسرده را بر او نگذارند، ولی بالاخره این زندگیِ بهتر نیست. حالا این محبت شدید–که زندگی را بهتر می‌کند– در کجا پیدا می‌شود؟ همهٔ دنیا و تاریخ بشر در معرض شما قرار دارد که ببینید آیا جز درِ خانهٔ خدا و اولیاء خدا، کسی در جای دیگری می‌تواند به این محبت شدید برسد یا نه؟

«تلاش و مبارزه» رکن دیگر زندگی بهتر/زندگی بدون تلاش لذت‌بخش نیست

- **رکن یا عامل دیگر زندگی بهتر، «تلاش و مبارزه» است. باید برای زندگی تلاش کرد، کسی که زندگی بدون تلاش داشته باشد زندگی لذت‌بخش و زندگی بهتری نخواهد داشت. «دارا بودن» یا «داشتن امکانات» علامت یا عامل زندگی بهتر نیست بلکه «فعالیت داشتن» عامل زندگی بهتر است و این تلاش و فعالیت است که برای انسان «رضایتمندی از زندگی» پدید می‌آورد.** مهم فعالیت است نه جایگاهی که در آن فعالیت می‌کنید، مثلاً ممکن است یکی وزیر کشاورزی باشد، یکی مدیر کل باشد، یکی مسئول کشاورزی استان باشد، یکی مسئول آب‌رسانی به زمین‌های کشاورزی باشد، یکی کشاورز باشد، یکی هم کارگر آن مجموعه باشد. در تمام مراتب، آن کسی که پُرفعالیت است و بیشتر درگیر می‌شود(البته درگیری‌های مثبت و به‌جا) به این نقطهٔ مطلوب خواهد رسید و احساس رضایتمندی از زندگی پیدا خواهد کرد و برکاتش را خواهد دید.

امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد

- طبیعتاً اگر ما خوب زندگی کنیم ممکن است ثمراتی مثل ثروتمند شدن هم داشته باشد. شاید برای کسی سؤال پیش بیاید که «وقتی شما از زندگی بهتر صحبت می‌کنید، این زندگی بهتر طبیعتاً انسان را به ثروتمندی می‌کشاند. و کسی که ثروتمند شد،

ممکن است به خاطر این ثروتش، آدم بدی بشود؟!» برای اینکه نسبت به مال و ثروت، نگاه منفی نداشته باشیم، روایت دیگری را می‌خوانیم.

- امام صادق(ع) می‌فرماید «از عوامل مهم بقاء اسلام و بقاء مسلمین، این است که مال و ثروت در دست کسانی باشد که حق را می‌شناسند، به حق اعتراف دارند و کار خوب انجام می‌دهند؛ إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ و از عواملی که موجب فناء اسلام و فناء مسلمین می‌شود این است که مال و اموال در اختیار کسانی باشد که حق را نمی‌شناسند و اهل معروف، و کار خیر و کار خوب نیستند؛ فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ»(کافی/۲۵/۴)

نباید ثروت را چیز خطرناکی تلقی کنیم که به معنویت ما ضرر می‌زند

- معلوم است که این روایت‌ها نباید ما را حریص مال و ثروت کند، و ما را حریص دنیا کند و حب‌الدنیا را در دل ما افزایش دهد و ما را به حسادت و رقابت با دیگران بکشاند که مثلاً دوست داشته باشیم از دیگران پول‌دارتر بشویم! ولی از سوی دیگر نباید از ثروت بترسیم، و ثروت در نظر ما یک موجود خطرناک–که به معنویت ما ضرر می‌رساند– تلقی شود.

- نسبت به موضوع ثروت باید واقع‌بینانه برخورد کنیم، یعنی اینکه هم آفاتش را بشناسیم، هم برکاتش را بشناسیم و به سمتش حرکت کنیم و از خداوند مدد بگیریم. کسی که با تقوی و با تزکیه و با نیت درست، به دنبال ثروت برود، ان‌شاء الله خدا او را جزء عوامل بقاء اسلام قرار دهد و مال و ثروت در اختیارش قرار گیرد و بتواند امور دین را به یک سامانی برساند.

اگر زندگی ما خوب نیست، به‌خاطر این است که در دین‌مان کم گذاشته‌ایم

- تا اینجای بحث، گفتیم که نگاه ما به دین، این‌گونه است که دین زندگی بهتر می‌آورد، و اگر الان در جامعهٔ ما–به طور کلی– زندگی‌های بهتری نداریم(البته در آن حد و اندازه‌های بالایی که مورد انتظار است) و اگر در جامعهٔ ما احیاناً تعداد آدم‌های گرفتار زیاد است، یقین بدانید که ما اولاً از دین کم گذاشته‌ایم که وضع‌مان این‌گونه است. نه اینکه بگوییم: «ما دین‌مان خوب است ولی قسمت‌های دیگر زندگی ما خوب نیست» نه! ما در زمینهٔ دین خودمان کم گذاشته‌ایم که الان زندگی‌مان خوب نیست.

- نباید بگوییم: «در کنار دین‌داری، باید به زندگی هم بپردازیم!» این درست نیست؛ مگر دین به ما دستور نمی‌دهد که به زندگی بپردازیم و زندگی خودمان را بهبود ببخشیم؟! دین در این مسیر، هم دستورات خوبی به ما می‌دهد و هم اینکه به ما انگیزه می‌دهد. یعنی اگر شما می‌خواستی صرفاً برای ثروتمند شدن و رفاه خودت، کار و تلاش کنی، حالا برای خدمت به دین و بقاء اسلام و تقرب الی الله، این کار را انجام می‌دهی. هم اینکه وقتی دیندار باشی و با انگیزهٔ دینی حرکت کنی، اگر به نتیجه هم نرسی، احساس شکست و احساس افسردگی نخواهی کرد. اگر به نتیجه نرسیدی می‌گویی: «الحمدلله من وظیفه‌ام را انجام دادم و مطمئن هستم که در کار کردن، کم نگذاشته‌ام»

یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است

- امیدوارم بتوانیم این نگاه را در جامعه رواج بدهیم که یکی از نتایج بسیار مهمّ دینداری این است که زندگی ما بهتر می‌شود. کمااینکه خداوند می‌فرماید: «وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يجْعَل لَّهُ مخْرَجًا* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يحْتَسِبُ»(طلاق/۲و۳) کسی که تقوای الهی را

پیشه کند، خدا گرفتاری‌هایش را برطرف می‌کند و به او روزی می‌رساند؛ از راهی که انتظارش را ندارد. و همچنین می‌فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ»(اعراف/۹۶)

ابلیس آدم را با وعدهٔ «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند

- امیدوارم دنیاطلبان ملحد علمدار زندگی بهتر در جوامع بشری نباشند. بی‌دین‌ها دعوت‌کنندگان به زندگی بهتر نباشد تا مردم را فریب دهند و بگویند که «اگر می‌خواهید زندگی بهتر داشته باشید بیایید بی‌دینی کنید!» ابلیس هم روز اول حضرت آدم را با همین حرف‌ها فریب داد و گفت: الان زندگی‌ات خوب است اما می‌خواهی زندگی‌ات بهتر بشود؟ می‌خواهی به جاودانگی برسی؟ (قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلى؛ طه/۱۲۰) و (قالَ مَا نهَئكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَينْ أَوْ تَكُونَا مِنَ الخَلِدِين؛ اعراف/۲۰) یعنی به بهانهٔ یک زندگی بهتر، او را از بهشت اخراج کرد. این ابلیس همین الان هم دارد دربارهٔ ما همین کار را انجام می‌دهد؛ او دارد ما را از بهشت اخراج می‌کند.

- خداوند هم برای اینکه حضرت آدم فریب ابلیس را نخورَد و از بهشت اخراج نشود، برای آدم از زندگی بهتر سخن گفت و فرمود: مراقب باش این زندگی بهتری که در بهشت داری، از دست ندهی و الا به سختی می‌افتی (فَلَا يخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى*إِنَّ لَكَ أَلَّا تجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى...؛ طه/۱۱۷-۱۱۹)

مراقب باشید بی‌دین‌ها مردم را با دعوت به «زندگی بهتر» دروغین فریب ندهند

- نباید بی‌دین‌ها، جامعهٔ ما را فریب دهند و با دعوت به زندگی بهتر، ما را از بهشت معنوی اخراج کنند؛ همان بهشت معنوی‌ای که خیلی بهتر ما را به زندگی بهتر می‌رساند. به‌جای اینکه ما پای فیلم و سریال‌های ایرانی بنشینیم، یا به‌جای اینکه پای فیلم و سریال‌های بزک‌کردهٔ غربی بنشینیم، اگر یک عده فیلم‌ساز داشته باشیم که بتوانند قصه‌های زندگی واقعی مردم مغرب‌زمین را برای ما به تصویر بکشند، خواهیم دید که همین الان هم ما از جهاتی داریم بهتر از آنها زندگی می‌کنیم. و خواهیم دید که اصلاً آنها الگوی خوبی نیستند که ما برای زندگی بهتر، بخواهیم به سمت‌شان حرکت کنیم. اصلاً راه ما به سمت زندگی بهتر، به سمت آنها نیست.

- از خدا می‌خواهیم که زندگی ما را بهتر قرار دهد، و زندگیِ بهتر ما را الگویی برای زندگی مردم عالم قرار دهد و زندگی بهتر ما را که در اثر دینداری به آن می‌رسیم، سند حقانیت دین ما و راه ما قرار دهد.

رکن سوم زندگی بهتر: تسلیم شدنِ درست و به‌جا در مقابل محدودیت‌ها

- قبلاً گفتیم در تعریف زندگی بهتر چهار رکن وجود دارد: رکن اول محبت شدید، رکن دوم تلاش و مبارزه(و حتی اگر لازم شد باید برای زندگی بجنگیم) و رکن سوم: تسلیم شدن درست و بجا در مقابل محدودیت‌ها

- انسان زندگی می‌کند برای اینکه به خواسته‌هایش برسد اما در متن رسیدن به این خواسته‌ها، یک اتفاقی در زندگی انسان می‌افتد که باید حواسش به این اتفاق باشد و آن را مدیریت کند و آن اتفاق «پذیرش محدودیت‌هاست». به عنوان مثال، شما در بازی فوتبال تمام تلاش خود را صرف می‌کنید که گل بزنید اما در عین حال، محدودیت‌هایی را هم در این بازی می‌پذیرید. مثلاً «خط زمین فوتبال» محدودیتی است که همه باید بپذیرند. لذا اگر توپ از زمین بازی بیرون رفت، دیگر کسی چانه نمی‌زند که «اوت نگیر

و بگذار به بازی ادامه بدهم، نزدیک بود گُل بزنم!» آفساید هم یکی دیگر از این محدویت‌هایی است که در بازی فوتبال، همه پذیرفته‌اند.

مستطیل سبز فوتبال نمایی از زندگی ما است/جوانی که حاضر نیست محدودیت‌های زندگی را بپذیرد، جوان آماده‌ای برای زندگی نیست

- داور در بازی فوتبال، بیشتر در این زمینه فعال است که محدودیت‌ها را اعلام کند و اعمال کند، و همهٔ بازیکنان هم باید این محدویت‌ها را بپذیرند. بازیکنی که این محدویت‌ها (یا برخی از این محدویت‌ها) را نپذیرد و مدام غُر بزند–که مثلاً چرا این قانون آفساید وجود دارد یا چرا این خط‌های محدود کننده در زمین وجود دارد؟– این بازیکن خوبی نیست و دچار مشکل خواهد شد و نمی‌تواند بازی کند.
- این مستطیل سبز فوتبال یک نمایی از زندگی ما است؛ در زندگی ما هم یک محدودیت‌هایی هست. می‌دانید کدام جوان‌ها، جوان‌های آماده‌ای برای زندگی نیستند؟ جوان‌هایی که انگیزهٔ قوی برای زندگی ندارند. و دوم؛ جوان‌هایی که حاضر نیستند محدودیت‌های زندگی را بپذیرند.
- بعضی از جوان‌ها معلوم نیست در کدام مدرسه یا کدام خانواده تربیت شده‌اند! چون اینها حاضر نیستند هیچ محدودیتی را بپذیرند! اینها وقتی با محدودیت‌ها مواجه می‌شوند، اعصاب‌شان خُرد می‌شود. چنین فردی، آماده برای زندگی نیست.

برخی از محدودیت‌ها «تقدیری» هستند و برخی «تکلیفی»

- «تسلیم محدودیت‌ها شدن» رکن سوم زندگی است. ما باید محدودیت‌ها را «شیرین» بپذیریم و بعد هم در داخل آن چارچوبِ تعیین شده، شروع کنیم به زندگی کردن و جلو رفتن.
- حالا این محدویت‌هایی که باید در زندگی بپذیریم، چه چیزهایی هستند؟ برخی از محدودیت‌ها «تقدیری» هستند و برخی از محدودیت‌ها «تکلیفی» هستند. محدودیت‌های تقدیری از جانب پروردگار عالم مقدّر شده‌اند و شما نمی‌توانید در مقابل آنها کاری انجام دهید، بلکه نسبت به آنها مجبور هستید. باید این محدودیت‌ها را بپذیریم و به آنها توجه داشته باشیم. مثلاً «شما اجباراً پیر می‌شوید، و جسم شما فرتوت می‌شود» واقعاً نادانی است که یک جوان به فکر دوران پیری خودش نباشد و فکر کند همیشه جوان خواهند ماند! کسی که محدودیت‌های زندگی را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و برای این محدودیت‌ها برنامه‌ریزی نمی‌کند؛ در واقع دارد بد زندگی می‌کند.

محدودیت‌های تقدیری دو نوعند: ۱.فراگیر و عام(یکسان برای همه) ۲. متغیر و خاص(مختصّ هر فرد)

- محدودیت‌های تقدیری دو نوع هستند: بعضی از این محدودیت‌های تقدیری، فراگیر و عام و یکسان هستند(مثل پیرشدن که طبیعتاً برای همه اتفاق می‌افتد) اما بعضی از محدودیت‌های تقدیری برای افراد مختلف، فرق می‌کنند. مثلاً ممکن است برای شما یک‌دفعه‌ای یک محدودیت خاصی پیش بیاید و خدای نخواسته، در اثر یک تصادف، پای شما از کار بیفتد یا قطع شود، یا فلج شود. در این صورت، انسان باید این محدودیت را بپذیرد و مثلاً بگوید: «من این را پذیرفته‌ام که تا آخر عمر باید با روی ویلچر زندگی کنم.» کسی که این محدودیت را نپذیرد، زندگی نمی‌کند، و کسی که بپذیرد، زندگی خواهد کرد. انسان وقتی که محدودیتِ مقدّر خودش را پذیرفت، تازه می‌تواند برای زندگی خودش برنامه‌ریزی کند. ما باید محدودیت‌ها را بپذیریم؛ این شرط زندگی است.

بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند/محدودیت‌های «تکلیفی» بی‌دین‌ها، قوانین و فرهنگ جامعه‌شان است

- بعضی از این محدودیت‌ها تقدیری نیستند، بلکه تکلیفی هستند؛ حالا چه کسی این محدودیت‌ها را به آدم تکلیف می‌کند؟ اگر دین نداشته باشد، جامعه‌اش یک محدودیت‌هایی را به او تکلیف می‌کند. بالاخره هرکسی در جامعه‌اش محدودیت‌هایی دارد و نمی‌شود هرج و مرج‌طلب(آنارشیست) باشد. مثلاً در جامعهٔ آمریکا(در خیلی از ایالت‌های آمریکا) برای عرق خوردن و مسکرات، محدودیت‌هایی را وضع کرده‌اند. مثلاً می‌گویند کسی که دائم‌الخمر باشد باید شیشهٔ مشروبات الکلی خودش را در داخل پاکت بگذارد و نمی‌تواند علنی این کار را انجام دهد. در همین آمریکا–به عنوان یک کشور آزاد– ببینید مردم چقدر با محدودیت دارند زندگی می‌کنند.
- البته محدودیت، انواع و اقسام دارد، ولی در همه‌جا هست و اصلاً بدون محدودیت نمی‌شود زندگی کرد. بعضی از شهرداری‌ها در آمریکا اعلام کرده‌اند که تا چند متری مسجد، کلیسا، کنیسه یا معبد، حق احداث دانسینگ و یا مشروب‌فروشی و کازینو نمی‌دهند.

فرهنگ، قانون و دین منشأ محدودیت‌های تکلیفی/متأسفانه در مدارس فرزندانمان را برای برخورد صحیح با محدودیت تربیت نمی‌کنیم

- برخی از محدودیت‌های تکلیفی را فرهنگ جامعه، به آدم‌ها تکلیف می‌کند، و برخی از محدودیت‌ها را قانون و مقررات به آدم‌ها تکلیف می‌کند؛ مثل محدودیت‌های راهنمایی رانندگی. و برخی از محدودیت‌ها را نیز دین به ما تکلیف می‌کند.
- محدودیت اساساً جزء زندگیِ خوب است و نادان است کسی که با محدودیت‌ها بد برخورد کند و بگوید: «من محدودیت نمی‌پذیرم!» محدودیت جزء زندگی است.
- **متاسفانه ما بچه‌های خودمان را در مدرسه، اهل برخورد درست با محدودیت‌ها تربیت نکرده‌ایم، آن‌وقت انتظار داریم که مبلغین دینی بیایند و به او دین را آموزش بدهند! به این بچه اگر بخواهی چهار تا آموزش دینی بدهی، پس می‌زند و نمی‌تواند بپذیرد، چون اصل محدودیت را در زندگی نپذیرفته است.**

کسانی که می‌خواهند از هر محدودیتی فرار کنند، آمادهٔ زندگی خوب نیستند

- آدم‌های بی‌ظرفیت در زندگی و آدم‌هایی که آماده نیستند درست زندگی کنند، کسانی هستند که می‌خواهند از هر محدودیتی فرار کنند. البته خداوند متعال در قرآن کریم هم این حال آدم‌ها را بیان کرده و می‌فرماید:«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ»(قیامه/۵) انسان می‌خواهد موانع جلوی پای خودش را بردارد. انسان محدودیت‌گریز است و این انسانِ محدودیت‌گریز در زندگی‌ای قرار گرفته که سرشار از انواع و اقسام محدودیت‌هاست.
- این محدودیت‌ها را گاهی فرهنگ جامعه ایجاد می‌کند و گاهی نیز قانون جامعه ایجاد می‌کند. کسی که می‌خواهد زندگی بهتر داشته باشد، باید پدر و مادر–یا مدرسه– به او یاد داده باشند که «محدودیت‌های فرهنگی هر جامعه‌ای را بپذیر و الا نمی‌توانی زندگی کنی یا درست زندگی نخواهی کرد، سعی نکن از زیر این محدویت‌ها فرار کنی. محدودیت‌های قانونی هرجامعه‌ای را بپذیر، به قانون آن جامعه احترام بگذار، و این کار را هم با نشاط انجام بده، نه با اکراه و ناراحتی و عصبانیت.»

هر محدودیتی که دین ایجاد کرده، اولاً به آن نیاز نداری، ثانیاً خدا کمک می‌کند آن‌را بپذیری

- برخی از محدودیت‌ها نیز محدودیت‌هایی هستند که دین ایجاد می‌کند. محدودیت‌هایی که دین ایجاد می‌کند خیلی زیباتر از سایر محدودیت‌هایی است که ایجاد می‌شود. محدودیت‌هایی که دین ایجاد می‌کند چه نوع محدودیت‌هایی است؟ طبق روایات، هر محدودیتی را دین ایجاد کرده است اولاً به آن نیاز نداری. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «مَا نَهَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ أَغْنَى عَنْه»(غررالحکم/۹۵۷۳) یعنی هرچیزی که خدا نسبت به آن محدودیت ایجاد کرد(انسان را از آن نهی کرده) تو به آن نیاز نداری.
- ثانیاً هر محدودیتی دین ایجاد می‌کند، خدا کمک می‌کند برای اینکه آن محدودیت را بپذیری و بلافاصله ثمره‌اش را هم به تو می‌دهد. مثلاً در روایت هست، کسی که به‌خاطر امر خدا، نگاه حرام نکند و خودش را محدود کند و نگاه حرام را ترک کند، خداوند یک لذت معنوی به او می‌چشاند که نگاه حرام این لذت را نداشت(پیامبر(ص): النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفاً مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ إِيمَاناً يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِه؛ جامع‌الاخبار/ص۱۴۵)
- محدودیت‌های دینی، مثل محدودیت‌های مقررات راهنمایی و رانندگی نیستند بلکه محدودیت‌های خیلی زیبایی هستند که رعایت آنها شیرینی و حلاوتی به زندگی انسان می‌دهد. البته شما می‌توانید رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی را هم به حساب خدا بگذاری و بگویی: «خدایا من چون تکلیف شرعی‌ام این است که مقررات را رعایت کنم، قربه الی الله رعایت می‌کنم.» اگر این کار را انجام دهی، خواهی دید که رعایت این محدودیت‌ها چقدر زندگی تو را شیرین‌تر خواهد کرد.

در روابط بین انسان‌ها محدودیت‌های دیگری هم هستند؛ به نام «محدودیت‌های عاطفی»

- در دنیا محدودیت‌های دیگری هم در روابط بین انسان‌ها هستند؛ به نام «محدودیت‌های عاطفی». شما به‌خاطر عواطف خودت، برخی از محدودیت‌ها را می‌پذیری. مثلاً با کسی داری زندگی می‌کنی و برای اینکه او ناراحت یا اذیت نشود، در برخی موارد کوتاه می‌آیی و خودت را محدود می‌کنی. مثلاً شما با پدر و مادرت زندگی می‌کنی، و پدرت می‌گوید: «فلان‌جا نرو!» حتی شاید این سخن منطقی یا عقلانی نباشد، ولی به‌خاطر روابط عاطفی و انسانی‌ای که برقرار است، حرف او را گوش می‌کنی و نمی‌روی.
- محدودیت‌هایی که پدر و مادرتان، همسرتان، یا فرزندتان برای شما ایجاد می‌کند، می‌پذیرید. بالاخره کسانی که بچه‌دار می‌شوند، بچه برای‌شان محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند و شاید کمی از خوشی‌های زندگی را از پدر و مادر بگیرد، اما در عوض یک‌سری خوشی‌های حقیقی به‌جایش می‌آید. منتها برخی از آدم‌های خودخواه که بچه‌دار نمی‌شوند، دلیل‌شان این است که می‌گویند: «محدود می‌شویم.»
- انسان محدودیت‌گریز است، در حالی که اگر این محدودیت‌ها را بپذیرید، اتفاق‌های قشنگی در زندگی ما خواهد افتاد. و از سوی دیگر، مثلاً اگر برخی محدودیت‌های عاطفی که در زندگی شما هست را نپذیرید، خدا شما را به سختی و محدودیت‌های بیشتر و بدتر گرفتار خواهد کرد.

شاید مهم‌ترین رکن «زندگی بهتر»، پذیرش محدودیت‌ها باشد/ هنر زندگی در تسلیم صحیح است، اسلام یعنی تسلیم

- اگر کسی این محدودیت‌ها را پذیرفت و مدیریت کرد، زندگی بهتری خواهد داشت. و شاید بتوان گفت که مهم‌ترین رکن زندگی بهتر همین پذیرش محدودیت‌ها و تسلیم شدن در مقابل آنهاست؛ به حدی که اساساً اسم دین ما «اسلام» است و اسلام هم به معنی تسلیم است.
- گفتیم که یکی از ارکان زندگی، تسلیم شدن درست و به‌جا برای موانعی است که درست و به‌جا باشد. بنده فکر می‌کنم از بس که تسلیم شدن به محدودیت‌هایی که انسان را احاطه کرده ارزشمند و کلیدی است، که دین ما از بین این چهار رکن زندگی، این رکن سوم(تسلیم) را برداشته و بر روی خودش قرار داده است. یعنی هنر زندگی کردن در درست تسلیم شدن است.

«عبد بودن» هم به رکن سوم زندگی یعنی تسلیم به محدودیت‌ها اشاره دارد/ اگر عبد خدا نشوی، عبد غیرخدا خواهی شد

- اسم ما را هم «عبد خدا» گذاشته‌اند و عبد هم یعنی کسی که به زیباترین شکل و به‌صورت کاملاً نهایی، تسلیم شدن به خدا را پذیرفته است. معنای دیگر عبد هم این است که «خدایا من فقط تسلیم تو می‌شوم، تسلیم کس دیگر نمی‌شوم!» و خداوند متعال این عالم را طوری قرار داده است که اگر عبد خدا نشوی عبد غیرخدا خواهی شد. کسی نمی‌تواند ادعا کند که «من اصلاً عبد کسی نیستیم!» انسان اگر عبد خدا نباشد عبد یک چیز دیگر است.
- «عبد بودن» اشاره به همین رکن سوم زندگی دارد. عبد یعنی اینکه «من به زیبایی، عمیقاً و تماماً پذیرفته‌ام که محدودیت‌های تو را قبول کنم» عبد بودن قسمت تلخ زندگی نیست، بلکه قسمت شیرین زندگی است. مثلاً چرا عزادارهای اباعبدالله‌الحسین(ع) این‌قدر عاشقانه می‌گویند «ارباب من حسین»؟ چرا این‌قدر عاشقانه امام حسین(ع) را به عنوان ارباب صدا می‌زنند؟ تا حالا عبد بودی تا بفهمی که اگر ارباب خوب داشته باشی، چه مزه‌ای دارد؟ اینکه بگویی: «مولای من هستی، آقای من هستی، سرور و سالار من هستی!» تا حالا مزه‌اش را چشیده‌ای؟

اگر محدودیت‌هایی که خدا معین کرده نپذیری، محدودیت‌هایی که دیگران تعیین می‌کنند، می‌پذیری/کسی که محدودیت‌های علی(ع) را نپذیرد، محدودیت‌های حجاج را می‌پذیرد

- اگر محدودیت‌هایی که خدا برایت معین کرده نپذیری، محدودیت‌هایی که دیگران برایت تعیین می‌کنند، می‌پذیری. اگر محدودیت‌های منطقی و عقلانی حیات را نپذیریم، محدویت‌های خدا و اولیاء خدا را نپذیریم، محدودیت‌های دین، فرهنگ جامعه یا روابط عاطفی و انسانی درست را نپذیریم، چه اتفاقی می‌افتد؟ محدودیت‌هایی که اراذل و اوباش عالم، بر ما اعمال خواهند کرد را خواهیم پذیرفت.
- کسی که محدودیت‌های علی‌بن‌ابیطالب(ع) و امام حسن مجتبی(ع) را نپذیرد، محدودیت‌های چه کسی را می‌پذیرد؟ محدودیت‌های حجاج بن یوسف ثقفی، یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد را می‌پذیرد.
- هم ننگ بر آنهایی که صلح بر امام حسن(ع) تحمیل کردند و هم مرگ بر آنانی که جنگ را به امام حسین(ع) تحمیل کردند، هم آنهایی که یورش بردند و خیمه‌گاه اباعبدالله‌الحسین(ع) را آتش زدند و هم آنهایی که سجاده از زیر پای امام حسن مجتبی(ع)

کشیدند، تا به معاویه پیغام بدهند که ما حاضر هستیم این‌قدر خیانت کنیم که امام حسن(ع) را دست‌بسته بیاوریم به شما تحویل دهیم. آنهایی که آن زمان به دشمن امام حسن مجتبی(ع) تسلیم شدند، آیا سود کردند؟

- درست است که آدم باید محدودیت‌ها را بپذیرد، اما دعوا اینجاست که آدم کدام محدودیت‌ها را باید بپذیرد؟ برخی می‌گویند: «بالاخره افراد زورگو قوی‌تر هستند و محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند که باید محدودیت‌های‌شان را بپذیریم!» در حالی که اگر محدودیت‌های زورگوهای عالم را بپذیری، به همان نسبت خدا برکت زندگی و همه‌چیز تو را نابود می‌کند.
- آیا هرکسی با تهدید و ترساندن، باید بتواند برای تو محدودیت اعمال کند؟ معلوم است که نباید اوضاع این‌طوری باشد. هیچ کس نمی‌تواند به اهل جبههٔ حق محدودیتی را تحمیل کند. آدم باید از خدا بترسد.
- در صلح حدیبیه، پیامبر گرامی اسلام(ص) یک محدودیتی را پذیرفت ولی این‌کار را مقدمه‌ای برای یک فتح بسیار عالی قرار داد؛ اما در صلح امام حسن مجتبی(ع) محدودیتی که به ایشان تحمیل شد، مقدمهٔ یک فتح بزرگ نشد. البته امام حسن(ع) کاری غیر از این نمی‌توانست انجام دهد چون این وضع را به ایشان تحمیل کردند. وقتی که حضرت می‌بینند یاران نزدیکش با معاویه قرار گذاشته‌اند که وسط جنگ، ایشان را تسلیم کنند، به‌جای اینکه آن‌طور تسلیم شود، خُب بهتر است که صلح شرافتمندانه داشته باشد.

سؤال کلیدی زندگی: کجا تسلیم شویم و کجا تسلیم نشویم؟

- سؤال بسیار کلیدی که برای زندگی وجود دارد این است که در زندگی تسلیم چه چیزی می‌شویم و تسلیم چه چیزی نمی‌شویم؟ زندگیِ نابود شده زندگی کسانی است که تسلیم باطل می‌شوند و تسلیم ترس‌هایشان می‌شوند.
- **امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: خداوند متعال به داود(ع) وحی فرستاد: یا داود تو یک چیزهایی می‌خواهی و من هم یک چیزهایی می‌خواهم، ولی در نهایت اتفاقی که خواهد افتاد آن چیزی است که من می‌خواهم نه آن چیزی که تو می‌خواهی؛ اگر به آن چیزهایی که من خواستم تسلیم شدی، آن‌وقت هرچیزی بخواهی به تو می‌دهم(منتها اول باید تسلیم شوی)؛ اگر تسلیم نشدی به آن چیزهایی که من می‌خواهم، در آن چیزهایی که می‌خواهی تو را اذیت می‌کنم و به تعب می‌اندازم، اما باز هم در نهایت آن چیزی که من می‌خواهم، می‌شود؛ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ؛فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِيدُ أَتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ»(توحید صدوق/۳۳۷)**

مهم این است که آیا در تقدیر و تکلیف، تسلیم خدا می‌شویم یا نه؟

- مهم این است که آیا تسلیم خدا می‌شویم یا نه؟ هم در تکلیف و هم در تقدیر باید تسلیم خدا بشویم. کلمات یا اسم‌های کلیدی‌ای که در دین ما وجود دارد، غالباً در این رکن سوم زندگی بهتر است. مانند «اسلام»، «عبد» یا کلمات مهمی مانند «رضایت» یعنی خدا از بنده‌اش می‌خواهد که وقتی تسلیم خدا شد، رضایت هم داشته باشد و لبخند بزند و راضی باشد.
- اگر راضی بشوی و به مقام «راضیه» برسی، می‌دانی از آن به بعد خدا با تو چگونه رفتار خواهد کرد؟ خدا تو را به مقام «مرضیه» می‌رساند. اینکه می‌گویند انسان می‌تواند به مقام «مرضیه» برسد یعنی اینکه خدا می‌فرماید: «حالا تو بگو چه می‌خواهی تا من به تو بدهم؟» کمااینکه به پیامبرش فرمود: من یک قبله‌ای برایت گذاشتم که دوست داشتی «فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها»(بقره/۱۴۴)